



شریعتی به مثابه پارسیاستس عصر خویش

محمدرضا صدقی رضوانی

پارسیا (حقیقت‌گویی) و پارسیاستس (حقیقت‌گو) در میان مفاهیم و واژگان اندیشه‌ی سیاسی، کلیدواژه‌گانی مهجور و مغفول در فضای سیاسی و فکری ایران هستند. غربت این مفاهیم شاید نه تنها از آن رو است که این مفاهیم زائیده بستر آتن کلاسیک‌اند که در آن گفتن بی‌محابای حقیقت بخشی از فرهنگ و سیاست به‌شمار می‌رود، بلکه از این جهت است که در این روزگار به‌ندرت مابه‌ازاء واقعی و انضمامی در میان جامعه‌ی ایرانی دارد. در تاریخ این کشور شخصیت‌هایی بوده‌اند که در قامت یک پارسیاستس ظهور کرده‌اند و با حقیقت‌گویی در ساحت اندیشه و فرهنگ این سرزمین جاودان شده‌اند. در واقع حسین منصور حلاج با ندای اناالحق و عین‌القضات همدانی با بی‌پروایی‌اش در بیان حقیقت تجسد پارسیاستس و حقیقت‌گویی در گذشته تاریخی ما هستند، اما در پهنه تاریخ معاصر ایران گویا مصداق این حقیقت‌گویی کسی جز علی شریعتی نیست؛ شخصیتی که در میانه‌ی دهه‌های 40 و 50 خورشیدی یک تنه بار فقدان حقیقت‌گو و غیبت حقیقت‌گویی را بر دوش می‌کشد و به مصاف اجتماع از خودبیگانه و طبقه‌ی حاکم می‌رود. در این بین در یک نگاه اجمالی به تاریخ معاصر ایران شخصیت‌های مهم فکری و سیاسی را می‌توان یافت که دغدغه‌ی حقیقت و مکاشفه آن را در لابه‌لای متون و از میان بطون داشته‌اند، اما قلیل‌اند کسانی که نه تنها در جستجوی حقیقت بوده‌اند، بلکه حقایقی را که در این مسیر کشف و کسب کرده‌اند بی‌محابا در مواجهه با قدرت به زبان آورده‌اند. این بیان بی‌باکانه حقیقت وجه ممیزه حقیقت‌دان با حقیقت‌گوست و به‌نوعی وجه تمایز علی شریعتی به‌عنوان روشنفکر عرصه‌ی عمومی با هم‌عصران خودش نیز هست که یا لب دوخته و از بازگویی حقیقت امتناع کرده و به کنج عزلت رفته‌اند یا با وجود حقیقت‌دانی همراه

و همیار قدرت شده‌اند و با امتناع از گفتن حقیقت به قدرت حاکم، به مرور زمان شرایط را برای سقوط ساختار سیاسی فراهم کردند. برخلاف نظر بسیاری از صاحب‌نظران و تحلیل‌گرانی که معتقدند روشنفکری نظیر شریعتی به تنهایی عامل و باعث رادیکالیزه‌شدن جامعه‌ی ایران در سال‌های قبل از انقلاب است، نگارنده بر این باور است که عدم بیان حقیقت از سوی جستجوگران حقایق و فقدان گسترده حقیقت‌گویانی نظیر علی شریعتی شرایط را برای تقویت استبداد سیاسی در دستگاه حاکمه و بروز و ظهور رادیکالیسم و خط‌مشی‌های مسلحانه در بطن جامعه فراهم کرد. قطع یقین استبداد محصول شرایط اجتماعی است و مقومات آن بیشتر از آن‌که در هسته مرکزی قدرت جای گرفته باشد در بستر اجتماع و ذهن نخبگانی قرار گرفته که به‌جای گفتن مستقیم حقیقت به قدرت حاکم هرکدام منفعت‌طلبانه در پی منافع شخصی و زودگذری بودند که از میان چشم بستن بر حقیقت و لب‌گزیدن از بیان حقیقت به‌دست‌آمده بود. بر این اساس شریعتی را باید پارسیاستس یا حقیقت‌گویی دانست که فارغ از منفعت‌طلبی‌های آنی و شخصی در زمینه و زمانه‌ی خویش بی‌باکانه و صادقانه به بیان بخش‌های مهمی از حقایق اجتماعی، سیاسی و مذهبی پرداخت که برآمده از دغدغه‌ها و واقعیت‌های جامعه‌ی ایران در آن دوران بود، حقایقی که اگر از سوی حاکمان وقت شنیده و به‌جد گرفته می‌شد شاید آینده‌ی تاریخی ما به‌گونه‌ای دیگر رگم می‌خورد.